

درس چهارصد و نود و چهارم

نقد ادعای قائلین به عدم صلاحیت داشتن وجود برای معلولیت

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

دیگر مطلبی ندارد، مسئله مهم همان بود که عرض کردیم بقیه آن دیگر خواندنی است.

برگشت مسئله در مورد معلولیت وجود و ماهیت به کیفیت تأثیر علت در معلول و عدم ادراک

صحيح از اقتضاء علیت

فصل (۲).

فی الإشارة إلى مناقضة أدلة الزاعمين أن الوجود لا يصلح للمعلولية^۱

با توجه به مطالب گذشته همان طوری که عرض کردم برگشت مسئله در مورد معلولیت وجود و معلولیت ماهیت به همان کیفیت تأثیر علت در معلول و عدم ادراک صحیح از اقتضاء علیت است که علیت مقتضی چه مسئله‌ای در معلول و در وجود است. بعضی ها قائل شدند به اینکه علیت در ماهیت تأثیر دارد و در وجود تأثیر ندارد به جهت اینکه وجود یک حقیقت است. اینها می گویند که مگر شما نمی گوید که وجود یک حقیقت واحده است بنابراین اگر یک علتی در یک وجودی تأثیر بگذارد به معنای این است که این علت در همه وجودات هم تأثیر می گذارد چون **لا میز بین الأعدام و لا میز بین الأمثال** و اگر قرار باشد یک شیئی معلول برای یک علت باشد که وجود است؛ یعنی همان شیئی که وجود است معلول برای علت باشد پس باید این شیء به واسطه سنخیت بین معلول و [علل]، معلول برای همه علل هم باشد چون معلول عبارت از امر واحده است. آنچه که موجب کثرت است ماهیت است! ماهیت است که مختلف است، نه وجود! بنابراین معلولیت وجود اقتضاء سنخیت بین همه علل را می کند و معلولیت وجود اقتضاء سنخیت بین همه معلولها را می کند. این مطلبی است که اینها فرموده اند.

با توجه به مطلبی که عرض شد فوراً سخافت این مطلب روشن می شود و آن اینکه قائل به این مسئله ادراک صحیحی از مسئله وجود ندارد. این خیال می کند که وجود که یک حقیقت واحده است و آن حقیقت واحده مشترک بین همه انواع است بنابراین تمام انواع متحد الشكل، متحد الذات، متحد الصفات و متحد العنوان

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۰۰.

هستند در حالی که اختلافی که در ماهیات هست عبارت از ظهورات مختلفه وجود است. ماهیت که آن اختلاف را از خانه خاله و عمه اش که نیاورده است. آن اختلاف عبارت از ظهورات مختلفی است که وجود به خود می گیرد. اسم آن اختلاف ظهورات را ماهیت می گذارند.

بنابراین چه کسی گفته است که چون وجود معلول برای آن علت است بنابراین آن علت می تواند در همه وجودات هم تأثیر بگذارد؟! پس همه وجودات باید واحد باشد و اصلاً هیچ نوع اختلافی نباید در بین تعینات وجود داشته باشد چون وجود واحد است اینکه حقیقت وجود واحد است چه ارتباطی با ظهورات مختلف وجود دارد؟! اینکه حقیقت وجود یک واحد بالصرافه و بسیط است چه ارتباطی دارد برای اینکه ظهورات او نباید مختلف باشد! شما همین که می گوید: ظهورات مختلف حتی اگر دو ظهور عین هم باشد باز خود تماثل اقتضاء تقابل را می کند دو تا کتاب که از همه جهات مثل هم باشند باز مقابل هم هستند ولو اینکه رنگ آنها یکی باشد. الآن دو تا از همین کتاب هایی که یک چاپ هستند را در کنار هم قرار بدهید از همان اولین حرفی که در آنجا هست تا آخرین حرفی که در زیر این صفحه هست یک حرف باشد کاغذ یک نوع باشد لون یک لون باشد کم و خصوصیات هم یک کم باشند و همه اش هم عین هم باشد باز شما این را اینجا می گذارید و آن را در مقابلش می گذارید! پس این حاشیه ای که مرحوم حاجی در پایین زده اند محل ایراد است. مرحوم حاجی مسئله را در اختلاف در بین نوعین برده اند و در مورد مثلین این مطلب را نگفته اند، گفته اند: تناقصی که در این قضیه در اینجا پیدا می شود به اختلاف در انواع است، نه در امثال. ما در خود مثلین هم ما این مطلب را می گوییم.

نفس تحقق دو مثل در عالم خارج موجب اقتضاء تقابل

نفس تحقق دو مثل در عالم خارج اقتضاء تقابل را می کند و هر شیء و هر موجودی به نسبت به خودش گرچه مثلین باشند اقتضاء علت واحد را می کند. حالا فکیف به اینکه در اعراض مختلف باشند در صفات مختلف باشند در جنس و فصل باهم مختلف باشند که همه آنها جای خود را دارند.

بنابراین ایرادی که بر این خط و بر این قائل و قائل به معلولیت ماهیت برای علت و برای تعلق جعل وارد می شود به عدم ادراک صحیح قائل نسبت به مسئله وجود برمی گردد که قائل تصور کرده است از آنجایی که مسئله وجود حقیقت واحده است قابلیت برای ظهور و بروزات اختلاف در تعینات و مظاهر را ندارد و ادراک صحیحی از ماهیت نداشته که ماهیت چیزی جز ظهور نفس وجود نیست. همین که وجود ظهور پیدا می کند شما آن موقع اسم ماهیت روی آن می گذارید، زودتر نمی گذارید. قبل از اینکه این وجود بخواهد به صورت دربیاید ما ماهیت، عرض، سفیدی، لون و کیف نداریم! هیچ چیز نداریم! همین که این وجود به صورت

درمی آید شما از آن انتزاع ماهیت و صفت را می‌کنید قبل از اینکه بخواهد به ظهور و شکل دربیاید شما هیچ انتزاعی نمی‌توانید بکنید.

ماهیت بدون وجود، یک امر عدمی

یک وقتی ما با مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در بیمارستان بودیم می‌خواستند عمل کنند چون هر چند بار یک دفعه در بیمارستان عمل و اینها داشتند. ما با ایشان در همان مکان عمل و اینها رفتیم، خدا دکتر محمد توسلی را حفظ کند، دکتر خوارزمی که خب الآن هم در مشهد هستند و آن موقع رئیس بیمارستان قائم بودند و نمی‌دانم الآن هم هستند یا نه، ایشان رو به دکتر توسلی کرد و گفت: دکتر این عمل چقدر طول می‌کشد؟ توسلی گفت: هیچ من نمی‌دانم که چقدر طول می‌کشد! حالا می‌دانست مثلاً فرض کنید یک ساعت [طول] می‌کشد! می‌گفت: وقتی که عمل تمام شد آن موقع می‌گویم که یک ساعت طول کشید، الآن نمی‌گویم! خب راست می‌گوید! وقتی که دکتر مشغول عمل می‌شود خب نمی‌داند آیا مواجه با موانع می‌شود یا نمی‌شود و عمل یک عمل روتینی خواهد بود یا اشکالاتی پیش می‌آید! گفت: وقتی که تمام شد می‌گویم که این قدر طول کشید، الآن نمی‌گویم! بعد گفت: حدود یک ساعت!

این مسئله هم تقریباً شبیه همین است، قبل از اینکه این وجود بخواهد به صورت دربیاید ما هیچ اطلاعی از ماهیت نداریم وقتی که این وجود به صورت درآمد حالا می‌گوییم که ماهیت آن این است. قبلاً نمی‌توانستیم بگوییم چون ماهیت که وجود و بروز خارجی ندارد قبل از اینکه بخواهم این مومی که در دست من هست را نرم کنم شما می‌دانید که این در عاقبت چه خواهد شد؟! این به شکل مار یا ماهی یا توپ در خواهد آمد؟! هیچ چیزی مشخص نیست و شما هم که نمی‌توانید بخوانید که چه نیستی الآن در ذهن من هست که می‌خواهد این موم را تبدیل به همان غالب خاص به خود بکند! شاید حتی خود من هم در همان موقعی که شما دارید به من نگاه می‌کنید چیزی در ذهنم نباشد و در یک ثانیه برای من یک نیستی حاصل بشود. خب در آن موقع که هنوز این موم به هیچ شکلی درنیامده است، چه ماهیتی از این موم انتزاع می‌شود؟! هیچ انتزاع نمی‌شود چون ماهیت بدون وجود یک امر عدمی است. بله، وقتی که این موم به شکل درآمد آن موقع شما تازه باید نگاه کنید یا لمس کنید و به یک نحوه ارتباط با این شیء خارجی برقرار کنید تا بفهمید که هان این باید یک کره باشد یا این باید یک سمک باشد یا این باید غنم باشد! بعد از آن ارتباطی که به واسطه آن ارتباط، معلوم ذاتی و علم ذاتی برای انسان حاصل می‌شود به واسطه آن معلوم بالعرض آن موقع برای انسان حاصل می‌شود.

بنابراین تمام این اشکالاتی که در اینجا مطرح است به خاطر این است که ادراکی از ماهیت نیست و تصور اینها از وجود که امر واحد است یک تصور غلط است. چون حالا امر واحد است بنابراین این قابلیت

اعتراض مرحوم آخوند بر قدماء فلاسفه

فصل (۲).

فِي الْإِشَارَةِ إِلَى مُنَاقِضَةِ أدَلَةِ الزَّاعِمِينَ أَنَّ الْوُجُودَ لَا يَصْلَحُ لِلْمَعْلُولِيَّةِ.
إِنَّ قُدَمَاءَ الْفَلَسَفَةِ لَمْ يُوَرِّثُوا أَخْلَاقَهُمْ حُجَّةً عَلَى صِحَّةِ شَيْءٍ مِنَ الْمَذْهَبِينَ بَلِ الظَّاهِرُ أَنَّ كَلَامَ مَنْ
الْفَرِيقَيْنِ ادَّعَا بِدَاهَةِ دَعْوَاهُمْ إِذْ لَمْ تَجِدْ فِي كَلَامِ الْأَوَائِلِ بُرْهَانًا عَلَى شَيْءٍ مِنْهُمَا بَلِ اقْتَصَرُوا عَلَى
مُجَرَّدِ إِشَارَاتٍ وَ تَنْبِيهَاتٍ!

[فصلی در اشاره به نقض ادعای کسانی که معتقدند وجود صلاحیت معلول بودن را ندارد].
خب مرحوم آخوند در اینجا یک اعتراضی بر قدماء فلاسفه دارند که بنا بر قائل تعلق جعل به ماهیت یا تعلق جعل به وجود، اینها هیچ دلیلی بر صحت هیچ کدام از مذهب به جا نگذاشتند. هر کدام از دو گروه که قائم به دعوی خود هستند، نسبت به مدعای خودشان که جعل به ماهیت تعلق گرفته یا به وجود تعلق گرفته به صرف اشارات اکتفا کردند.

تعلق جعل به امور خارجی

وَ رَبَّمَا احْتَجَّ بَعْضُ النَّاسِ عَلَى كَوْنِ الْوُجُودِ غَيْرَ صَالِحٍ لِلْمَعْلُولِيَّةِ بِوُجُوهٍ مِنَ الدَّلَائِلِ يَبْتَنِي عَلَى كَوْنِ
الْوُجُودِ أَمْرًا اِعْتِبَارِيًّا وَ عَارِضًا ذَهْنِيًّا فَلَا يُوَصِّفُ بِالذَّاتِ بِالْحُدُوثِ وَ الزَّوَالِ وَ الطَّرِيَانِ بَلِ الْمَاهِيَّةُ
هِيَ الْمَوْصُوفَةُ بِهَذِهِ الصِّفَاتِ.

بعضی‌ها آمدند و مسئله جعل را به ماهیت زدند [و گفتند که وجود صلاحیت معلولیت را به جوهری ندارد] و یک ایراداتی بر تعلق جعل به وجود گرفتند، اما این احتجاج مبتنی است بر اینکه وجود امر اعتباری است و یک عروض ذهنی دارد. بالذات متصف به زوال و حدوث و دوام برای استمرار این بقاء وجود نخواهد شد و وجود یک امر اعتباری است و امر اعتباری که متصف به حدوث و معلول نمی‌شود و جعل به آن تعلق نمی‌گیرد. جعل به امر واقعی و امر خارجی تعلق می‌گیرد. اراده مرید همیشه به یک امر خارجی تعلق می‌گیرد، نه به یک امر ذهنی و اعتباری. ماهیت است که موصوف به حدوث، زوال، تعیین و امثال ذلک است.

مَثَلًا يُقَالُ الْإِنْسَانُ مَوْجُودٌ وَ حَادِثٌ أَوْ مَعْدُومٌ وَ زَائِلٌ لَا الْوُجُودُ إِذْ لَا يَرُدُّ عَلَيْهِ الْقِمْسَةُ فَكَيْفَ يُمَكَّنُ
أَنْ يُجْعَلَ الْوُجُودُ وَحْدَهُ هُوَ الْمَعْلُولُ وَ نَحْنُ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ تَأْيِيدِهِ فَكُنَّا هَذِهِ الْعُقْدَ وَ حَلَّلْنَا هَذِهِ الْإِشْكَالَاتِ
فِي مَبَاحِثِ الْوُجُودِ.

مثلاً [گفته می‌شود که] انسان موجود و حادث است و وجود نیست. انسان هم که خب ماهیت است چون قابلیت جنس و فصل دارد دیگر! یا معدوم و زائل است و وجود نیست زیرا قسمت بر این وجود وارد نمی‌شود. معنایی ندارد که بگوییم: وجود إما معدومٌ أو زائلٌ، إما حادثٌ أو معدومٌ. این معنا ندارد!

در این صورت نمی‌شود که ما وجود را معلول بدانیم. و نحن بِفَضْلِ اللَّهِ وَ تَأْيِيدِهِ مرحوم آخوند می‌فرماید که همه اشکالات را باز کردیم و در آنجا مطرح کردیم که اینکه وجود تعلق می‌گیرد ماهیت او عبارت از ظهور خارجی آن وجود است نه اینکه به نفس وجود **بِمَا هُوَ هُوَ** [تعلق می‌گیرد] زیرا ماهیت امر عدمی است و امر عدمی که قابلیت برای حدوث ندارد!

وجود؛ امر واحد!

وَ مِنَ الْمَتَأَخِّرِينَ مَنْ أَبْطَلَ كَوْنَ الْوُجُودِ مَعْلُولاً بِأَنَّهُ لَوْ كَانَ تَأْتِيرُ الْعِلَّةِ فِي الْوُجُودِ وَحْدَهُ لَكَانَ كُلُّ مَعْلُولٍ لِشَيْءٍ مَعْلُولاً لِغَيْرِهِ مِنَ الْعَلَلِ وَ كُلُّ عِلَّةٍ لِشَيْءٍ عِلَّةٌ لِجَمِيعِ الْأَشْيَاءِ وَ اللَّازِمُ ظَاهِرُ الْبَطْلَانِ فَكَذَا الْمَلْزُومُ بَيَانُ الْمَلْزَمَةِ أَنَّ الْوُجُودَ حَقِيقَةٌ وَاحِدَةٌ^۱.

بعضی از متأخرین گفتند که نمی‌شود وجود معلول باشد، از این باب نه از باب اعتباریت. اگر تأثیر علت فقط در وجود باشد و در ماهیت نباشد، معلول برای یک علت باید معلول غیر آن شیء از علل باشد زیرا وجود امر واحد است. اگر وجود بخواهد معلول برای یک شیء باشد پس آن علت آمده است و یک امر واحد غیر قابل برای اختلاف را ایجاد کرده است. وقتی که این امر واحد است در جای دیگر هم واحد است دیگر! در همه جا واحد است پس شما هیچ نوع اختلافی در این امر واحد که وجود است نمی‌بینید. وقتی که ندیدید پس نسبت تمام علل به این امر واحد یکسان است چون این امر در همه جا واحد است. در تعلق جعل به این امر واحد هیچ اختلافی به وجود نمی‌آید. پس معلوم می‌شود این وجود در ارتباط با همه علل از آن وحدت خودش هیچ‌گونه انثلام و تغییری پیدا نمی‌کند. پس نسبت تمام علل به وجود یکسان است. هر چیزی که علتی برای یک شیء باشد برای همه اشياء علت است. **وَ اللَّازِمُ ظَاهِرُ الْبَطْلَانِ ...** [این لازمه ظاهر البطلان است، پس ملزوم (یعنی معلول بودن وجود) نیز باطل است، توضیح ملازمت این است که] این وجود حقیقت واحد است و این را ما می‌دانیم.

فَكَانَتْ عِلَّتُهُ صَالِحَةً لِعِلِّيَّةِ كُلِّ وَجُودٍ فَإِنَّ الْمَاءَ مِثْلًا إِذَا سَخُنَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ مُتَسَخِّنًا فَتَلَكِ السُّخُونَةُ مَاهِيَةٌ مِنَ الْمَاهِيَّاتِ فَصَدُورُهَا عَنِ الْمَبَادِي الْمَفَارِقَةِ الْفَيَاضَةِ إِمَّا أَنْ يَتَوَقَّفَ عَلَى شَرْطِ حَادِثٍ أَوْ لَا يَتَوَقَّفُ فَإِنَّ لَمْ يَتَوَقَّفْ لَزِمَ دَوَامُ وَجُودِهَا.

پس علت این وجود که حقیقت واحد است صلاحیت دارد که همه وجودات را خلق کند و به وجود بیاورد. مثلاً شما آب گرم را در نظر بگیرید بعد از آن که گرم نبود این گرما ماهیتی است که بر این ماء عارض شده است. این ماء سخونت نداشت بعد این سخونت آمده است. صدور سخونت از مبادی مفارقه که نار باشد حطب باشد هوا باشد آلات موصله حرارت نار به ماء باشد این مبادی مفارقه‌ای که فیاض این علیت به ماء است، یا بر یک شرط حادث متوقف است یا متوقف نیست، اگر متوقف نباشد پس باید سخونت دائم باشد

^۱. همان، ص ۴۰۰ و ۴۰۱.

چون متوقف بر شرط نیست. این سخونت باید همیشه باشد لازم شرطی باشد.

لأنَّ الماهية إذا كانت قابلة و الفاعل فياضاً أبداً و جب دوايم الفيض و إما أن يتوقف على شرط من الشرائط فالمتوقف على تلك الشرائط وجود السخونة أو ماهيتها فإن كان المتوقف هو وجود السخونة فهو باطل لأن ملاقات الماء إذا كانت شرطاً لوجود البرودة و وجود البرودة مساوٍ لوجود السخونة.

چون وقتی که ما ماهیت را قابل بدانیم و فاعل را ابداً فیاض بدانیم همیشه باید فیض باشد و احتیاج به شرط ندارد، احتیاج به شرط حادث ندارد یا بر یک شرطی از شرایط متوقف است، آن که بر این شرایط متوقف است یا وجود سخونت یا ماهیت آن است یعنی بنده خدا نیامده فرق بگذارد! بابا این هردو یکی است! اگر متوقف، خود وجود سخونت است این باطل است چون وجود امر واحد چون ملاقات آب اگر شرط برای وجود برودت است وجود هم که با وجود فرق نمی کند و وجود برودت هم مساوی با وجود سخونت است! حالا چون گفته که این هردو وجود با «واو» و «جیم» و «واو» و «دال» است بنابراین وجود هوا با وجود زمین و وجود کلاغ با وجود اسد و وجود خدا با وجود اینها هم یکی است چون هردوی اینها وجود است! بابا درست است به همه اینها وجود می گویند ولی ظهورات وجود فرق می کند دیگر! وجود زن با وجود مرد فرق می کند نمی شود که یکی باشد، امتحان کنید!!

فَمَا هُوَ شَرْطٌ لوجود أَحَدِهِمَا يَجِبُ أَنْ يَكُونَ شَرْطاً لوجود الآخر لأنَّ حُكْمَ الأمثالِ واحدٌ و لو كان كذلك لَوَجِبَ حُصولُ السُّخونةِ في الجِسمِ عندَ مُلاقاةِ الماءِ له لأنَّ الماهيةَ قابلةٌ و الفاعلُ فياضٌ و الشرطُ حاصلٌ عندَ هَذِهِ المُلاقاةِ فيجبُ حُصولُ المعلولِ.

آن که شرط برای وجود یکی از اینها مثل برودت است پس باید شرط برای سخونت هم باشد اگر فرض کنید که تلاجه که شرط برای وجود برودت است شرط برای وجود سخونت هم باید باشد چون هر دوی اینها وجود است دیگر [و حکم موارد مشابه یکسان است]. بگوییم که وجود همان است! واقعاً انسان نمی داند گریه کند بر این حرفها یا بخندد! سخونت و برودت هردو یکی است هیچ فرقی نمی کند! چه تو را بزنند یا تو بزنی هیچ فرقی نمی کند! هردو یکی است و هیچ تفاوتی نمی کند! چه نازت کنند و چه تو را بزنند هردو یکی است و هیچ فرقی نمی کند!

اگر این طور باشد وقتی که ماء با آن ملاقات کند باید سخونت در آن جسم پیدا شود درحالی که وقتی ماء ملاقات کند برودت پیدا می شود! آنچه که موجب سخونت در جسم است ملاقات دیگر است نه ملاقات ماء، چون ماهیت قابل است و فاعل هم فاعل فیاض است؛ فیاض علی الإطلاق! [و شرط نزد این ملاقات حاصل است پس حصول معلول واجب است].

و يَلزَمُ من هذا حُصولُ كُلِّ شَيْءٍ عندَ حُصولِ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى لا يَحْتَصَّ شَيْءٌ مِنَ الحوادثِ بِشَرطٍ و لا بعلَّةٍ و كُلُّ ذَلِكَ باطلٌ يَدْفَعُهُ الضَّرورةُ و العيانُ فَظَهَرَ أَنَّ المُتَوَقَّفَ على ذلكِ الشَّرطِ هُوَ ماهيةُ السُّخونةِ.

و لازمه این مطلب این است که هر علتی که پیدا شد باید همه معلولات در دنیا هم پیدا شود تا اینکه هیچکدام از حوادث اختصاص به شرط و علت نداشته باشند درحالی که ما بطلان آن را

می‌بینیم. آن که بر این شرط متوقف است وجود مع الوجود نیست بلکه ماهیت است! وجود سخونت نیست بلکه ماهیت سخونت است و ماهیت سخونت با ماهیت برودت دوتا است! اینجا دیگر نمی‌توانیم بگوییم که ماهیت سخونت عین ماهیت برودت است و چون این اختلاف ذاتی در ماهیت سخونت و ماهیت برودت است پس جعل به او تعلق می‌گیرد!

ببینید اصلاً چطور همه چیز را خلط کردند و متوجه نشدند که اصلاً وجود سخونت با وجود برودت فرق می‌کند! گرچه هر دو وجود است ولی به‌لحاظ متعلق آن‌هم فرق می‌کند! سبزی آش با سبزی پلو و سبزی خوردن سه‌تا است گرچه اول همه سبزی است ولی آن آشی که بعد آمده می‌آید و این سبزی را از آن نوع دیگرش متمایز می‌کند. آن خوردن که بعد آن هست می‌آید نوع این سبزی را بیان می‌کند. چون حالا اول آن سبزی است پس همه سبزی‌ها از آش و خوردن و شله‌قلمکار و از این چیزهای دیگر باید یکی باشد؟!

فَإِذَا كَانَ الْمَتَوَقَّفُ عَلَى الْغَيْرِ هُوَ الْمَاهِيَةُ وَ كُلُّ مَا يَتَوَقَّفُ عَلَى الْغَيْرِ يَسْتَدْعِي سَبَبًا فَالسَّبَبُ سَبَبٌ لِلْمَاهِيَةِ لَا لِلْوُجُودِ فَعَلَّةُ الْمَمَكَّنَاتِ أَيْسَتْ عِلَّةٌ وَجُودَهَا فَقَطْ بَلْ عِلَّةٌ لِمَاهِيَاتِهَا أَوْ لَهَا مَعًا.

وقتی که متوقف بر غیر همان ماهیت باشد و هر چیزی که متوقف بر غیر است علت می‌خواهد پس سبب، سبب ماهیت است [نه وجود] پس جعل به ماهیت تعلق می‌گیرد. علت ممکنات فقط علت وجودش نیست بلکه علت ماهیات است یا اینکه خیلی ما تنازل کنیم یک نصیبی هم به اصالة الوجودی‌ها بدهیم می‌گوییم که آقا جعل به هر دو تعلق گرفت؛ هم به وجود اشیاء و هم به ماهیت اشیاء! این خیلی دیگر عالی می‌شود! این دیگر از آن چرندهای خیلی عالی است!
اللهم صلّ على محمد و آل محمد